

# عنصر آزادگی در نهضت حسینی

<?xml encoding="UTF-8">

قیام سالار شهیدان، حسین بن علی (ع) حادثه ای است که از ابعاد گوناگون قابل بحث، تحقیق و پژوهش است، چنان که حجم زیادی از میراث ارزشمند اسلامی در قالبهای گوناگون به این موضوع اختصاص دارد. یکی از محورهایی که در باره این حماسه بی نظیر تاریخ بشری قابل توجه و پیگیری است، بعد «ضد استبدادی و آزادی خواهانه» این قیام الهی است.

نویسنده در این مقاله سعی کرده است ضمن ارائه نگاه امام حسین (ع) به مقوله «آزادی» و شئون مختلف آن در زندگی فردی و اجتماعی، تصویری از فضای استبدادی و جو خفقان حکومت امویان را ترسیم نماید تا روشن شود که قیام حسینی در چه فضا و شرائط دشواری بر پا شد و چه عواملی موجب گردید تا امام (ع) برای رویارویی با حکومت ستم پیشه اموی، نهضتی خونین را سازماندهی کند. وی سپس جایگاه امام حسین (ع) از جهات فردی و اجتماعی در جهان اسلام، مظاهر عزت و آزادی از مدینه تا کربلا را برشمرده، نتیجه می گیرد این قیام آزادی بخش را نباید تنها الهام بخش یک ملت برای رهایی از ظلم و بیداد حاکمان مستبد در کشور خودشان دانست، بلکه آنچه امروز بیش از آن بشریت بدان نیاز دارد، الهام از نهضت حسینی برای در هم شکستن جو استبدادی در عرصه جهانی و بین المللی است.

آزادی حقیقی در فرهنگ حسینی در مکتب انبیای الهی اوج کمال و سعادت انسان رسیدن به مقام عبودیت و بندگی خدا است. همه پیامبران بر انگیخته شدند تا به مردم بگویند: خدا را عبادت کنید و از اطاعت غیر او بپرهیزید: «ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت» . (1)

در این بینش همه انسانها با خداوند خالق هستی نسبت یکسان دارند و لذا با یکدیگر برابر بوده و هیچ انسانی حق امر و نهی و ولایت و سلطه بر دیگری ندارد. چه اینکه هیچ انسانی مجاز به سلطه پذیری انسان دیگر و اطاعت و تسلیم در برابر او نیست. تنها موجودی که در نظام هستی حق امر و نهی داشته و می تواند نسبت به دیگران تصمیم بگیرد، خداوند متعال است که واجد همه کمالات و منزّه از هر عیب و نقصی است. اوست که خالق نظام هستی است و بر همه موجودات و از آن جمله انسان ولایت دارد. امام جعفر صادق (ع) از جد بزرگوارش حسین بن علی (ع) نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«ایها الناس! ان الله عز و جل ذكره ما خلق العباد الا ليعرفوه، فاذا عرفوه عبده، فاذا عبده استغنوا بعبادته عن عبادة ماسواه» (2) ای مردم! خداوند - عز و جل - بندگان را جز برای اینکه به او معرفت پیدا کنند، نیافرید، پس وقتی او را شناختند، عبادتش کردند و هنگامی که او را عبادت کردند، به سبب پرستش او از عبادت غیر او بی نیاز گشتند» .

در این کلام نورانی، غایت خلقت و کمال آدمی «معرفت خدا» شمرده شده که ثمره نیل بدان بندگی او و رهایی از بندگی دیگران است. چه اینکه راه رسیدن به معرفت نهایی او نیز از همین مسیر می گذرد، بندگی خدا و رهایی از بندگی غیر او.

در میان انسانها و روابط بین آنها نیز تنها کسانی حق امر و نهی بر دیگران دارند و می توانند در باره ایشان تصمیم بگیرند که از سوی صاحب اصلی ولایت و سلطان حقیقی مجاز باشند. اگر پیامبر یا جانشین او حق امر و نهی بر مردم دارند و متقابلاً مردم موظف به پیروی از دستورات ایشانند، به امر الهی است، و اگر دستور خدا نبود، آنان نیز دارای چنین شان و موقعیتی نبودند و البته لازمه جعل مقام نبوت یا امامت برای ایشان، برخورداری از چنین موقعیت و حق امر و نهی است.

در مکتب حسینی پیروی از امام چون در راستای اطاعت از خداست، مشروعیت دارد. امام حسین (ع) در پاسخ مردی که از حضرتش پرسید: ای پسر رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد، معرفت خدا چیست؟ فرمود: «معرفت اهل هر زمانی نسبت به امامشان است، کسیکه پیروی اش بر مردم واجب است». (3)

بدیهی است شناخت و پیروی از امامی می تواند «معرفت خدا» تلقی شود که آن امام جانشین خدا در زمین باشد و از سوی او به این مقام و منصب برگزیده شده باشد:

«انی جاعلک للناس اماماً قال و من ذریتی قال لا ینال عہدی الظالمین». (4)

در این مکتب «رہایی از بندگی غیر خدا» اوج آزادی روحی و معنوی انسان است و اساساً آزادی حقیقی انسان جز این نیست.

در محفل دوستان به جز یاد تو نیست

آزاده نباشد آن که آزاد تو نیست (5)

اگر آزادی به این معنا تامین شود، در پرتو آن آزادیهای اجتماعی - سیاسی نیز تامین خواهد شد. نمونه بارز آن پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع)، هستند که چون به معنای واقعی وارسته و آزاد بودند، در زمان حاکمیت خود بیشترین تلاش را در جهت تامین حقوق و آزادیهای اجتماعی مردم داشتند. در نظام سیاسی اسلام آزادیهای سیاسی - اجتماعی در چارچوب قوانین الهی به رسمیت شناخته شده و اهمیتی فراوان دارد، اما این همه مقدمه ای برای رهایی انسان از هواهای نفسانی و بریدن از غیر خدا و رسیدن به مقام بندگی خداست. به تعبیر متفکر شهید استاد مطهری:

«آزادیهای اجتماعی مقدس است، اما آزادی معنوی بیش از هر چیزی ارزش دارد و درد امروز بشر آن است که به دنبال آزادی اجتماعی است، اما برای آزادی معنوی تلاش نمی کند، چون بدون اتکال به دین و پیامبران نمی توان به این آزادی رسید.» (6)

پیامبر اکرم (ص) در پاسخ یکی از اصحاب صفه که عرض کرد: خود را از دنیا رها کرده ام و طلا و سنگ برایم یکسان است، فرمود: «اکنون آزاد شدی.» (7)

امام علی (ع) نیز در سفارشی به فرزندش امام حسن مجتبی (ع) همین واقعیت را گوشزد کرد: «یا بنی! لا تکن عبد غیرک و قد جعلک اللہ حراً؛ (8) پسر من، در حالی که خدا تو را آزاد آفریده، بنده دیگری مباش.»

رہایی از خود یا بندگی و اسارت انسانهایی چون خود نعمتی گرانبهاست که خالق انسان به او عطا کرده و با هیچ نعمت دیگری همسان نیست، چرا که بندگی خود یا دیگری جز اسارت انسان و از کف دادن بزرگترین سرمایه آدمی یعنی «آزادی» نیست.

محمود عقاد، نویسنده شهیر عرب، سخنان امام حسین (ع) را در سن سی سالگی حضرت، هنگام بدرقه ابوذر غفاری که راهی تبعیدگاهش در «ربذه» بود، نقل کرده و می افزاید: گویا آن حضرت شعار زندگی خود را از روزی که قدم به دنیا نهاد تا پایان عمر که به درجه شهادت رسید، در این چند جمله خلاصه کرده است؛ (9) آن

جملات چنین است:

«يا عماه، ان الله تعالى قادر ان يغير ما قدرتي و الله كل يوم في شان و قد منعك القوم دنياهم و منعهم دينك فما اغناك عما منعوك و احوجهم الي ما منعهم! فاسئل الله الصبر و النصر و استعذ به من الجشع و الجزع، فان الصبر من الدين و الكرم و ان الجشع لا يقدم رزقا و الجزع لا يؤخر اجلا؛ (10) عمو جان! خداوند تعالی قادر است که وضع کنونی را که مشاهده می کنی، تغییر دهد و خداوند هر روزی به کاری دست می زند، و این قوم دنیای خود را از تو باز داشتند و تو نیز دین خود را از آنان بازداشتی به راستی تو چقدر از آنچه آنان محرومیت کردند، بی نیازی و آنان چقدر به آنچه که تو محرومشان ساختی، نیازمندند. پس از خداوند صبر و پیروزی بخواه و از حرص و بی تابي به او پناه ببر که صبر از دین و کرامت و بزرگواری است و نه حرص روزی را جلو می اندازد و نه بی تابي اجل انسان را به تاخیر می افکند» .

همین معنای ارزشمند را امام کاظم (ع) نیز در وصیت خود به هشام از جدش امام حسین (ع) نقل کرده که آن حضرت ضمن بیان نگرش اولیای خدا و اهل معرفت مبني بر ظل و سایه بودن همه آنچه که خورشید در شرق و غرب زمین بر آن می تابد، نسبت به وجود خداوند فرمود:

«الاحر يدع هذه اللماظة لاهلها، ليس لانفسكم ثمن الا الجنة فلا تبيعوها بغيرها فانه من رضي من الله بالدنيا فقد رضي بالخرسيس؛ (11) آیا آزاده ای پیدا می شود که دست از این لقمه جویده شده (دنیا) بردارد و آن را به اهلش سپارد؟ ، برای شما جز بهشت بهایی نیست، پس خود را به غیر از آن نفروشید، چون هر کس از خدا به دنیا رضایت دهد، به چیز پست و ناچیزی راضی شده است» .

به هر تقدیر امام حسین (ع) با چنین نگرشی به جایگاه انسان، علیه حکومت استبدادی و ستم پیشه اموی قیام کرد. او نه تنها خود آزاد و وارسته از غیر حق بود، بلکه تلاش می کرد مردم را نیز از یوغ بندگی حکومت امویان و بردگی دنیا برهاند؛ حکومتی که جز به بردگی و اسارت مردم نمی اندیشید و به کمتر از آن راضی نبود.

مردم در عصر آن حضرت هم نیازمند رهایی از دنیا و دلبستگی های خود بودند و هم آزادی از اسارت بنی امیه، و بدون وارستگی از هواهای نفسانی و گذشتن از دلبستگی های دنیوی امکان نجات از اسارت های اجتماعی نبود. امام حسین (ع) نیز تلاش می کرد ارزش زندگی و مرگ را برای آنان ترسیم کند تا بتوانند برای رسیدن به حیات واقعی و ارزشهای والای انسانی در برابر استبداد امویان بایستند و آزادی خود را بستانند.

اصول و مبانی سیاست بنی امیه برای آنکه عظمت «عنصر آزادی خواهی در نهضت حسینی» بیش از پیش آشکار شود، گذری کوتاه بر اوضاع و شرائط دوران امامت آن حضرت، که مقارن با تسلط امویان بود، ضرورت دارد. پیامبر اکرم (ص) در جمله ای کوتاه وضعیت حکومت اموی را این چنین ترسیم نموده است:

«اذا بلغ بنو ابي العاص ثلاثين رجلا اتخذوا دين الله دخلا و عباد الله خولا و مال الله دولا؛ (12) هنگامی که شماره فرزندان ابي العاص به سی نفر برسد، در دین خدا دخالت می کنند (یا دین خدا را بازیچه قرار می دهند) و بندگان خدا را مملوک و برده خود قرار می دهند و مال خدا را دست به دست بین خود می گردانند» .

این حقیقت را امویان با گفتار و کردار خویش نمایان ساختند. معاویه و کارگزارانش جز به تسلیم مردم در برابر خواسته های خود نمی اندیشیدند و به هر قیمتی آن را محقق ساختند.

معاویه بن ابي سفیان و همفکران او سیاست خود را بر اساس سه محور یاد شده در کلام گهربار پیامبر (ص)، که نوعی اخبار غیبی آن حضرت به شمار می رود، بنا کردند و فضایی به وجود آوردند که حسین بن علی (ع) ناچار شد

نهضتي را عليه آنان بر پا کند.

1. دست اندازي به حریم دین و فریب افکار عمومی یکی از مشخصات بارز حکومت امویان دست اندازي به حریم دین بود. بدعت گذاری در دین، حلال کردن حرامها و حرام کردن حلالها، استخدام روحانیان درباري به منظور جعل حدیث به نفع حاکمان و علیه علویان، سب و لعن علی بن ابی طالب (ع) در منابر و محافل عمومی و در یک جمله «استخدام دین برای کسب و نگهداری قدرت» از مهمترین ویژگیهای این دوره است. تاریخ اسلام نمونه های فراوانی را در این زمینه ثبت کرده و روشنتر از آن است که نیازمند ذکر شواهد باشد. تنها روایاتی که از جاعل معروف حدیث - ابوهریره - نقل کرده اند، بیش از همه روایاتی است که از خلفای راشدین، حضرت زهرا (س)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و همه همسران پیغمبر نقل شده است. (13) ابن ابی الحدید معتزلی می نویسد:

«روایات جعلی فراوانی را در کتب آن روز گنجاندند و به بچه های مدارس و غلامان و کنیزان آموختند و مانند قرآن آنها را فرا می گرفتند.» (14)

ابوهریره، عمرو عاص، و مغیره بن شعبه، از اصحاب و عروۀ بن زبیر از تابعین، نامهای مشهور به جعل حدیث در این دوره اند.

اما چند نمونه از فریبکاریهای امویان،

- مروان بن حکم به امام سجاد (ع) گفت: علی بیش از معاویه از عثمان دفاع کرد. امام فرمود: پس چرا بالای منبر او را سب می کنی و قتل عثمان را به او نسبت می دهی؟ گفت: پایه های حکومت ما جز با سب و لعن علی بن ابی طالب استوار نمی باشد! (15)

- روزی عمرو عاص به عایشه گفت: دوست داشتم تو در روز جمل کشته می شدی؟ عایشه پاسخ داد: ای بی پدر! چرا؟ گفت: زیرا تو به اجل خود از دنیا می رفتی و وارد بهشت می شدی و ما بزرگترین بهانه را بر ضد علی بن ابی طالب پیدا می کردیم و مردن تو را وسیله طعن و مبارزه با او قرار می دادیم. (16)

- معاویه بخشنامه ای صادر کرد و به کارگزارانش ابلاغ نمود، با این مضمون «ذمه من از کسی که در فضیلت ابوتراب و خاندان او سخن بگوید بري است، شهادت دوستان علی و خاندان وی در محاکم پذیرفته نیست، دوستی هر کس نسبت به علی آشکار شود، سهمش را از بیت المال قطع کنید...». (17)

امام حسین (ع) در یکی از نامه هایش به معاویه او را توبیخ کرد که «آیا تو نبودی که حضرمی را کشتی؟ کسی که زیاد بن ابیه به تو نوشت که او بر دین علی - کرم الله وجهه - است؟» سپس به او یاد آور می شود: دین علی همان دین پیامبر است که خداوند به برکت آن به تو منت نهاد، چرا که اگر این دین نبود برترین هنر و شرافت تو و پدرانت، همان کوچ کردن پر دردر زمستانی و تابستانی بود» (18).

- و بالاخره سالیانی بعد وقتی که عبدالعزیز حاکم مدینه شد، روزی فرزندش عمر از وی پرسید: چرا در خطبه نماز جمعه وقتی به سب و لعن علی بن ابی طالب می رسی، لکنت زبان می گیری؟ گفت: چون کسی را که ما بر منابر دشنام می دهیم، افضل اصحاب پیغمبر است. و هنگامی که فرزندش علت آن را جو یا شد، پاسخ داد: «سیاست، چنین اقتضا می کند که برای منزوی ساختن علویان، علی بن ابی طالب را سب و لعن کنیم تا آنان مدعی برتری بر خلافت و حکومت نشوند.»

و همین جا بود که عمر بن عبدالعزیز تصمیم گرفت اگر روزی به قدرت رسید، این سنت زشت را ممنوع کند ولی

فضاي مسموم جامعه به گونه اي بود که با نقشه اي از پيش طراحي شده آن را عملي کرد. (19) ولي مردم گمان مي کردند که او با اين تصميم مرتکب گناه بزرگي شده است! (20)

2. به بردگي کشيدن مردم خصوصيت ديگر اين دوره به بردگي کشيدن عموم مردم بود. (عبادالله خولا) امام حسين (ع) نيز وضعيت جامعه را در عصر امويان با تعبيري همسان با کلام پيغمبر براي خواص جامعه تشريح فرمود. امام با سرزنش رجال و شخصيتهاي حاضر در جلسه که در سرزمين منا و سالهاي آخر عمر معاويه برگزار شد، فرمود:

«...فاسلمتم الضعفاء في ايديهم فمن بين مستعبد مقهور و بين مستضعف علي معيشة مغلوب...و الناس لهم خول لا يدفعون يد لامس، فمن جبار عنيد و ذي سطوة علي الضعفة شديد، و مطاع لا يعرف المبدىء و المعيد؛ (21) ضعيفان را به آنان سپرديد که برخي را برده و مقهور خود ساخته و برخي را ناتوان و مغلوب زندگي روز مره ساختند، ...و مردم بردگان آنهايند که دست هيچ متجاوزي را از خود نمي رانند. آنها که برخي زورگو و معاندند و برخي هم بر ناتوانان ستمگر و تندخويند، فرمانرواياني که نه خدا شناسند و نه معاد شناس ». و حتي بعضي از لغت شناسان به معنای «چارپايان» معنا کرده اند. (23) توجه به معنای اين واژه، عمق فاجعه را نمايان مي سازد. امويان به تعبير پيامبر (ص) و امام حسين (ع) مردم را برده و بنده و حتي مثل حيوانات دانسته و به مانند بردگان و حيوانات با آنان رفتار مي کردند. اين واقعيت در اشعاري منسوب به امام حسين (ع) نيز آمده است:

«وقعنا في الخطايا و البلايا  
و في زمن انتقاض و اشتباه  
تفاني الخير و الصلحاء ذلوا  
و عز بذلهم اهل السفاه  
و باء الأمرون بكل عرف  
فما من منكر في الناس فاه  
فصار الحر للمملوك عبدا  
فما للحر من مدر و جاه  
فهذا شغله طمع و جمع  
و هذا غافل سكران لاه؛ (24)

ما در عصر خطاها و گرفتاريها و در زمان شکستن (پيمانها و مقررات الهي) و اشتباه (و سردرگمي ها) واقع شده ايم. خير و نيکي نابود شده و صالحان خوار و ذليل گشتند و با ذلت آنان، نابخردان حاکم و عزيز شدند. امر به معروف کنندگان از تصميم خود برگشتند، از اين رو در ميان مردم کسي نيست که نهي از منکر نمايد. آزادگان برده بردگان شدند، لذا براي آزادمردان هيچ قدر و منزلتي باقي نمانده است. اين پيشه و سرگرمي اوست، آزمندي و مال اندوزي و چنين کسي بي خبر و مست و هوسباز است.

علاوه بر عالمان شيعه و اهل سنت، بعضي از مستشرقان هم که رفتار امويان را با مردم در تاريخ مطالعه کرده اند، بر اين باورند که مردم در نظر بني اميه سه گروه بودند: اول فرمانروايان که عربها هستند، دوم موالی و آزادشدگان که بندگانند و سوم ذمیها و اهل کتاب که معاويه ذمیها و قبطي ها را در مصر جانور مي دانست. (25)

سیاستهای تبعیض آمیز معاویه - بر خلاف تعالیم حیات بخش اسلام مبنی بر عدالت و مساوات - از اصول

مملکتداری وی بود. او در دستورالعملی به زیاد بن ابیه حاکم کوفه نوشت:

«عربها از عجمها زن بگیرند و لی به آنها زن ندهند، آنها از عجم ارث ببرند ولی عجم از آنها ارث نبرد، سهم آنان را از عطا و بیت المال بسیار کم قرار بده، آنان را در جنگها در صف مقدم بگذار، کارهای پست را به ایشان بسیار، راهها را اصلاح کنند و درختان را قطع نمایند، هیچ یک از عجمها بر عرب امامت نکند و تا عرب در مسجد هست عجمها را در صف اول قرار ندهید، آنها را در مرزها ماموریت مده و فرمانروای هیچ یک از شهرها مگردان، آنان را در پست قضاوت قرار نده...وقتی نامه من به تو رسید عجمها را خوار کن و آنها را مورد اهانت قرار ده و هیچ حاجتی از آنان برآورده مساز.» (26)

رفتار معاویه، جانشینان و کارگزاران وی با مردم این واقعیت را آشکار می کند که آنها کمترین ارزشی برای مردم قائل نبوده و تنها در فکر قدرت و ثروت و رفاه و آسایش خود و اطرافیان و دوستان خود بودند. و اگر از بیت المال به کسی یا گروهی می پرداختند یا برای ساکت نگاه داشتن آنان از راه تطمیع بودند یا به مقداری که زندگی شان بگذرد و به فکر حکومت و سیاست نیفتند.

امویان شرائطی فراهم کرده بودند که اگر کسی فریب آنان را نمی خورد و با تطمیع یا تهدید سکوت نمی کرد، جرات سخن گفتن، اعتراض کردن و امر به معروف و نهی از منکر را نداشت. تنها شخصیتهایی از جان گذشته و آزاده ای چون ابوذر غفاری، حبر بن عدی، مقداد، مالک اشتر و نیز شخصیتهایی سابقه داری چون سعد بن ابی وقاص بودند که لب به اعتراض می گشودند و چون امویان از بیداری مردم به شدت هراس داشتند، آنان را تبعید، زندان و یا شهید می کردند.

کشتن منتقدان و مخالفان - ابوذر که به بدعتهای امویان در دین، حیف و میل بیت المال، مخالفت ایشان با سنت پیغمبر، تهمت زدن به حق گوینان و منزوی ساختن شایستگان معترض بود و حتی آرزوی مرگ می کرد، به مدینه احضار شد و توسط خلیفه سوم به صحرای ربه تبعید گشت و در غربت و مظلومیت از دنیا رفت. (27) او به مردم هشدار می داد که در برابر بدعتها بایستند، هر چند به شکنجه، محرومیت و تبعیدشان بیانجامد. (28) - حجر بن عدی کندي و یارانش تنها به جرم مخالفت با بدعتهای امویان و امر به معروف و نهی از منکر به قتل رسیدند. امام حسین (ع) در یکی از نامه هایش به معاویه او را مخاطب ساخته و می فرماید:

«الست قاتل حجر و اصحابه العابدین المخبثین الذین کانوا یستفظعون البدع و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر؟ فقتلتهم ظلما و عدوانا من بعد ما اعطیتهم المواثیق الغلیظة و العهود المؤکدة جراً علی الله و استخفافا بعهدہ؛ (29) آیا تو نبودی که حجر و یارانش را که عابد و خاشع در برابر خدا بودند، کسانی که بدعتها را خطرناک خوانده و امر به معروف و نهی از منکر می کردند، کشتی؟ تو پس از آنکه پیمانهای محکم و مؤکد (به در امان بودن) آنان دادی، به خاطر جرات و گستاخی در برابر خدا و ناچیز شمردن عهد و پیمان الهی، ظالمانه و متجاوزانه آنان را به قتل رساندی.»

بیعت بر بردگی یزید - در پایان این بخش یک نمونه نیز از رفتار امویان در زمان حاکمیت یزید بن معاویه نقل می کنیم تا عمق اعتقاد سخیف آنان و برخوردشان با مردم نمایان تر شود. هنگامی که مردم مدینه پس از حادثه عاشورا به سال 63 هجری دست به شورش زدند، لشکر شام به فرماندهی مسلم بن عقبه مامور سرکوبی شورش

شد. مردم در منطقه «حرة واقم» نزدیک مدینه با شامیان درگیر شده و شکست خوردند. فرمانده شام جان و مال و ناموس مردم را تا سه روز بر سربازان خود مباح کرد و فجایعی رخ داد که قلم از نگارش آن شرم دارد. مورخان از تولد صدها کودک نامشروع در ماههای پس از این واقعه سخن گفته اند. به دنبال وقوع این فاجعه انسانی، اعیان مدینه از ترس جان خود برای بیعت با یزید نزد مسلم بن عقبه آمدند ولی او بدین امر رضایت نداد و مقرر کرد که باید به این مضمون با او بیعت کنید:

«ما همگی به عنوان بردگان یزید بن معاویه با او بیعت می کنیم» .

هر که از این نوع بیعت سر باز زد، جانش را از دست داد و سرش را از بدنش جدا کردند. (30) بدین سان حکومت از مردم پیمان بر شهروندی و ادای حقوق حکومت و اطاعت از قوانین و مقررات حکومتی نمی گرفت، بلکه بر بندگی و بردگی یزید بیعت می گرفت.

3. حاکمیت اشرار و غارت بیت المال سومین خصوصیت این دوره منزوی شدن شایستگان و حاکمیت اشرار و جنایتکاران بر جان و مال و ناموس مردم بود. طبقاً با حاکمیت چنین افرادی بیت المال مسلمین غارت می شد و صرف عیاشی ها و خوشگذرانی ها می گشت و وسیله ای برای تثبیت پایه های حکومت امویان بود و بس. بسیاری از سرداران و صاحب منصبان را با طلا و نقره تحت سلطه گرفتند، برخی را با اعطای پست و مقام و ریاست مطیع خود ساختند، بسیاری از مردم نیز با حاتم بخشی های بی حساب حاکمان سرگرم زندگی و زخارف دنیا شدند. امام حسین (ع) بارها امویان را به خاطر پیش گرفتن این سیاست زشت مورد نکوهش قرار داد. در یکی از نامه های خود به معاویه، نمونه ای از کارگزاران جنایت پیشه او را نام می برد و می فرماید:

«آیا تو نبودی که ادعای زیاد بن ابیه را کردی و او را فرزند ابوسفیان پنداشتی؛ با اینکه رسول خدا حکم کرده بود فرزند از آن شوهر است و زناکار باید سنگسار شود؟ سپس او را بر مسلمانان مسلط کردی که آنان را می کشت و دست و پای ایشان را در خلاف هت یکدیگر قطع می کرد و بر شاخه های درخت خرما می آویخت؟ سبحان الله ای معاویه، گویا تو از این امت نیستی و آنان از تو نیستند!» (31)

معاویه از زمان حکومت علی (ع) برای ناامن کردن جامعه عده ای را برای غارت اموال مردم و فتنه و آشوب به شهرها گسیل می داشت، در زمان حکومت خود نیز علاوه بر آنکه مخالفان را سرکوب می کرد، خود و کارگزارانش به حیف و میل بیت المال و عیاشی و خوشگذرانی با آن می پرداختند. (32)

امام در مصاف با استبداد اموی حال که نمایی از شرائط عصر حاکمیت معاویه ارائه شد، مشخص می شود که امام حسین (ع) در چه شرائطی به سر می برد، شرائطی که تنها شخصیت آزاده ای چون او، که جز به اعتلای دین خدا و نجات ستمدیدگان نمی اندیشید، با بیان و قلم خویش اعتراض کرده و برای قیام و نهضت علنی منتظر فرصت بود و انتظار لحظه موعود را می کشید.

شخصیت وارسته ای چون فرزند پیغمبر در اندیشه سلطه و ریاست بر مردم نبود، روح بلند و متعالی او برتر از آن بود که در اندیشه ریاست باشد. هنگامی که امویان به زعم باطل خویش در صفین در هوای رهایی از عدالت و قاطعیت علی بن ابی طالب بودند، به سراغ فرزندش حسین بن علی رفتند و به او پیشنهاد کردند که پدرش را از قدرت کنار بزند تا با او به عنوان خلیفه مسلمین بیعت کنند، کاری که در دنیای سیاست بازان و قدرت طلبان سکه رایج است، اما امام با قاطعیت دست رد بر سینه آنان زد، (33) و این فارغ از مقام عصمت، از یک سو از وارستگی

آن حضرت حکایت دارد و از سوي دیگر ذکاوت و هوشیاری و دشمن شناسی امام را نشان می دهد. امام از اینکه امویان جان و مال و مهم تر از آن روح و روان و اندیشه مردم را به اسارت گرفته اند، رنج می برد می فرمود:

«بار الها! تو می دانی آنچه که از ما سر می زند برای رقابت در حکومت و سلطه بر مردم و نیز رسیدن به مال بی ارزش دنیا نیست، بلکه با این هدف است که نشانه های دین تو را آشکار سازیم و سرزمینهای تو را اصلاح کنیم تا بندگان مظلوم تو آسوده شوند و به فرائض و سنتها و احکام تو عمل کنند. و شما (ای شخصیتهای موجه جامعه!) اگر ما را یاری نرسانید و در خدمت ما نباشید، ستمگران بیش از این بر شما مسلط شوند و در خاموش کردن نور پیامبر شما بکوشند. خدا ما را بس است و بر او توکل می کنیم و به سوي او باز می گردیم و سرانجام کار به سوي اوست.» (34)

امام (ع) علی رغم اندوه عمیقی که در ماجرای صلح امام مجتبی با معاویه و واگذاری حکومت به او در دل داشت، تصمیم برادر و امام زمانش را که ناشی از واقع نگری امام مجتبی (ع) بود و از سر چاره جویی به آن تن داده بود پذیرفت و به مفاد عهدنامه پای بند بود. به کسانی که پس از قرارداد صلح نیز نزد او آمده و به چنین عهدنامه ای معترض بودند، توصیه کرد تا وقتی که این مرد (معاویه) زنده است، باید منتظر بود. (35) هنگامی هم که کوفیان شهادت امام مجتبی (ع) را به ایشان تسلیت گفته و آمادگی خود را برای قیام و مبارزه علیه معاویه اعلام کردند، امام آنان را از هرگونه حرکت و تلاش علنی و اقدام نابجا و زود هنگام تا زمانی که فرزند هند زنده است، برحذر داشت و اظهار امیدواری کرد که اگر پس از معاویه زنده بود، نظرش را به اطلاع آنان برساند. (36)

فرزند پیغمبر از یک سو نگران فراموش شدن «حق حاکمیت اهل بیت پیغمبر» به عنوان شایسته سالاری، در جامعه بود که نتیجه ای جز مشروعیت یافتن حکومت های غاصب و ستمگر در میان نسلهای آینده نداشت و از سوي دیگر شاهد دست اندازی امویان به احکام و قوانین دین و نابودی این آیین نو پا بودند. دین تنها پوششی برای کسب قدرت و حفظ آن و موروثی نمودنش در خاندان امیه بود. اینان برای آنکه مردم را بفریبند، به دنبال آن بودند که بر حاکمیت غاصبانه و ظالمانه خود لباس مشروعیت بپوشانند و این امر جز با بیعت گرفتن از اهل بیت پیغمبر و یاران با سابقه آن حضرت میسر نبود. تلاش فراوان معاویه در مدت ده سال پس از شهادت امام مجتبی (ع) برای گرفتن بیعت از رجال و شخصیتهای معروف مدینه برای جانشینی یزید، با همین تحلیل قابل ارزیابی است. تحت فشار قرار دادن عبدالله بن عمر - فرزند خلیفه دوم - ، عبدالله بن زبیر - فرزند یکی از اصحاب قدیمی پیغمبر - و مهمتر از همه امام حسین (ع) فرزند پیغمبر که حکومت را حق خود می داند، همگی برای کسب مشروعیت خلافت یزید بود، چرا که بیعت نکردن آنان به معنای فقدان مشروعیت حکومت اموی بود معاویه پس از ناکام ماندن از جلب نظر بزرگان مدینه، بالاخره، به فریب و شمشیر متوسل شد و با احضار شخصیتهای یاد شده در مسجد و گماردن مامورانی بر هر کدام، به دروغ از رضایت و موافقت ایشان با خلافت یزید سخن گفت (37) و بدین وسیله با مکر و حيله به زعم خویش بر امت خلافت فرزند بی کفایت و فاسقش لباس مشروعیت پوشانید.

امام (ع) با آنکه حکومت معاویه را بزرگترین فتنه و منکر در جهان اسلام می دانست و در پاسخ به نامه معاویه به صراحت آن را ابراز نمود:

«و اني لا اعلم فتنة اعظم علي هذه الامة من ولايتك عليها»  
و حتی بهترین عمل را «جهاد بر ضد معاویه» می شمارد:

«و لا اعلم نظرا لنفسي و لديني و لامة محمد (ص) علينا افضل من ان اجاهدك، فان فعلت فانه قربة الي الله» (38).

اما قيام و مبارزه بر ضد حكومت فريب و نيرنگ معاويه را در زمان حيات او ثمر بخش نمي دانست. در عين حال حسين بن علي (ع) شخصيتي نبود كه نابودي اسلام را در پرتو انحرافي كه در امر خلافت در شرف وقوع بود، تحمل كند: «و علي الاسلام السلام اذ قد بليت الامة براع مثل يزيد». (39) خلافت يزید دو آفت بسیار خطرناک به همراه داشت: اول شخصیت فاسد و نالایق یزید بن معاویه:

«يزيد رجل فاسق شارب خمر، قاتل النفس المحرمة، معلن بالفسق». (40)

دوم تبدیل شدن خلافت اسلامي به سلطنت موروثي كه بسیار خطرناک تر از آفت نخست بود. حتي شخصيتهايي مانند عبدالرحمن بن ابي بكر نيز اين خطر را احساس کرده و به معاويه و ايايي او اعتراض کردند كه شما به دروغ ادعای دلسوزي امت پیغمبر را دارید، بلکه می خواهید هر هرقلي را با مرگ هرقلي جانشین او سازید:

«كذبت و الله يا مروان و كذب معاوية، ما الخيار اردتما لامة محمد و لكنكم تريدون ان تجعلوها هرقلية كلما مات هرقل قام هرقل». (41)

مقصود او اين بود كه شما قصد دارید مانند روميان حكومت و خلافت اسلامي را به سلطنت موروثي تبدیل كنيد. بسياري از شخصيتها و مهمتر از همه حسين بن علي (ع) به اين درخواست نامشروع معاويه پاسخ رد داده و با اين بدعت خطرناك به خالفت برخاستند. گرچه همه آنان انگيزه يكساني در اين مخالفت نداشتند. قصد بررسي انگيزه هاي متفاوت همه رجال و شخصيتهاي مخالف را در اين نوشته کوتاه نداريم، و تنها به بررسي انگيزه مخالفت امام حسين (ع) مي پردازيم و اينكه امام در زمان خود در چه جايگاه و موقعيتي قرار داشت و اين جايگاه و موقعيت چه رفتار و عملکردي را ايجاب مي كرد.

1. خلافت، حق حسين بن علي (ع) نکته نخست آنكه خلافت پیغمبر هم به حكم شرع و هم به حكم عقل از آن حسين بن علي (ع) بود. بنابر رواياتي كه از رسول خدا (ص) نقل شده خلافت پس از امام حسن مجتبي، به برادرش امام حسين مي رسد. چه اينكه شايستگي هاي علمي، اخلاقي و برتري آن حضرت بر رجال و شخصيتهاي وارسته آن عصر مقبول همگان بود، چه رسد به امويان كه اصلا قابل قياس با اهل بيت پیامبر نبودند. مراجعه گروهی از شیعیان علي (ع) به آن حضرت پس از قرارداد امام مجتبي (ع) و معاويه و نيز مراجعه كوفيان به امام پس از شهادت امام حسن و اعلام آمادگي براي بيعت با ايشان، همچنين ارسال نامه هاي متعدد از كوفه و دعوت امام به منظور سفر به كوفه و پذيرش رهبري آنان (42) همگي برخاسته از همين حقيقت است و كسي در فضيلت و برتري حسين بن علي (ع) در عصر خويش ترديدي نداشت. امام نيز از وقتي كه از تصميم معاويه مطلع شد كه قصد دارد فرزندش را به جانشيني خود نصب كند، به اين مطلب اعتراض کرده و آن را حق مسلم خود مي شمرد.

- بارها در حضور معاويه بر منبر خطابه از برتري خود و ضرورت پيروي از خاندان پیغمبر سخن گفت. (43)

- در نامه مفصلي كه به او نوشت، جنايات وي را در حق شيعیان پدرش علي (ع) بر شمرده و علت آن را اين چنين تشریح فرمود:

«تو آنان را به قتل نرساندي مگر بدین خاطر که آنان فضائل ما را یادآوری کرده و در بزرگداشت حق ما تلاش می کردند.» (44)

اگر خلیفه دوم پس از رسول خدا (ص) از خروج اصحاب پیغمبر از مدینه جلوگیری نمی کرد (45) تا مبادا به شهرهای مختلف سفر کرده و از فضائل اهل بیت پیغمبر سخن بگویند و مردم را از غضب حق مسلم علی بن ابی طالب آگاه سازند، معاویه جرات نمی یافت که شیعیان علی (ع) را به چنین جرمی به قتل رساند. شاید خلیفه دوم گمان نمی کرد رفتار ناپسند او با اصحاب پیغمبر بهانه و مستمکسی برای امویان خواهد شد که با اصحاب پیغمبر و شیعیان اهل بیت آن حضرت چنین رفتاری داشته باشند.

- هنگامی که معاویه در جمع مردم مدینه سخنرانی کرده و از جانشینی یزید سخن گفت، امام برخاست و به او اعتراض کرد:

«به خدا سوگند کسی را که پدر و مادر و خود او بهتر از یزید است، ترک کردی .»

و وقتی معاویه پرسید: گویا خودت را در نظر داری؟ فرمود: آری خدا اصلاحت کند! معاویه با بیان مطالب سفسطه آمیز گفت: یزید برای امت پیغمبر از تو بهتر است. و در این هنگام امام پاسخ داد:

«چه کسی برای امت محمد بهتر است؟ یزید شرابخوار بی بند و بار؟!» (46)

- امام در سخنرانی مهم خود در سرزمین منا و در جمع رجال و شخصیت‌های معروف آن زمان از اصحاب و تابعین، حق اهل بیت پیامبر را در امر خلافت یاد آورد و آنان را به خاطر استخفاف حق ائمه سرزنش کرد و از آنان خواست برای آنکه این حقیقت در بین مردم فراموش نشود، آن را در شهر و دیار خود مطرح کرده و به افراد مورد وثوق خود منتقل نمایند. (47)

- وقتی نامه درخواست بیعت برای حکومت یزید به حاکم مدینه رسید و او امام را احضار کرد، عبدالله بن زبیر از امام پرسید: اگر از شما درخواست بیعت کنند، چه می کنید؟ فرمود:

«من هرگز با او بیعت نخواهم کرد، زیرا پس از برادرم حسن امر (ولایت) با من است. معاویه کار خود را کرد، او برای برادرم سوگند یاد کرد که پس از خود خلافت را در هیچ یک از فرزندان‌ش قرار ندهد و آن را - اگر من زنده بودم - به من واگذار کند، اکنون او مرد و به سوگند خود وفا نکرد...» (48)

دومین ماده قرارداد بین امام حسن مجتبی و معاویه چنین بود:

«پس از معاویه حکومت متعلق به حسن است و اگر برای او حادثه ای پیش آمد، متعلق به حسین است و

معاویه حق ندارد و کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.» (49)

چنانکه معاویه بارها به خاطر آنکه خود را دارای تجربه بیشتر، سیاست مدارتر، با تدبیرتر و حیلہ گستر در مصاف با دشمن می دانست از امام مجتبی (ع) می خواست که به نفع او کناره گیری کند مشروط بر اینکه خلافت پس از معاویه از آن حسن بن علی باشد. (50)

- هنگامی که امام حسین (ع) در حضور حاکم مدینه تصمیم خود را بر بیعت نکردن با یزید با صراحت اعلام کرد، افزود:

«ما انتظار می کشیم و شما نیز انتظار بکشید تا ببینیم کدام یک به جانشینی رسول خدا (ص) به بیعت

سزاوارتریم .» (51)

- کوفیان به امام نامه نوشتند که «ما امام و پیشوایی نداریم، به سویی ما بیا، شاید خداوند به برکت وجود تو ما را بر هدایت و حقیقت جمع نماید.» امام (ع) نیز در پاسخ نوشت:

«به جانم سوگند که امام و پیشوا جز کسی که به کتاب خدا عمل کند، عدل را برپا دارد و حق را اجرا کند و خود را وقف در راه خدا نماید، نیست.» (52)

- امام در نامه دعوت اهل بصره برای یاری خود، پس از اشاره به رسالت پیغمبر و جایگاه اهل بیت آن حضرت، نوشتند:

«ما خاندان و اولیا و اوصیا و وارثان او (پیامبر) و سزاوارترین مردم به جانشینی او هستیم که دیگران بر ما سبقت جستند و ما تسلیم شدیم، ما تفرقه نخواستیم و به وحدت پاسخ گفیم، این در حالی بود که می دانستیم که ما بر حق ولایت بر متولیان آن سزاوارتریم.» (53)

- وقتی نامه مسلم بن عقیل به امام رسید و از بیعت مردم کوفه با خود خبر داد، امام نامه ای به کوفیان نوشت و به وسیله قیس بن مصهر صیداوی ارسال کرد. در این نامه آمده است.

«نامه مسلم بن عقیل به دستم رسید و از حسن نیت شما و هماهنگی بزرگان شما در راه یاری و حق خواهی ما خبر یافتیم...» (54)

موارد یاد شده تنها نمونه هایی از شواهد تاریخی است که امام حسین (ع) با صراحت از حق خود در امر حکومت و ولایت سخن گفته است. امام در ادامه سفر و حتی در روز عاشورا نیز در سخنان خود با کوفیان بار دیگر این واقعیت را مطرح نمود. (55) با وجود چنین حقیقتی امام چگونه می توانست آن را نادیده بگیرد و با یزید بیعت کند و سلطنت موروئی و استبدادی او را به رسمیت بشناسد؟ بخصوص که حکومت او را به معنای نابودی کامل اسلام می دانست و نزاع امام با وی تنها بر سر غصب حق امام در مسئله حکومت نبود، بلکه حق امام یکی از عوامل به شمار می رفت.

2. موقعیت خانوادگی امام بخش وسیعی از میراث گرانقدر نهضت حسینی به معرفی شخصیت امام حسین (ع) و موقعیت خانوادگی او اختصاص دارد. این همه تاکید بر این جایگاه نشانه اهمیت آن است. امام در مکتب و دامانی تربیت و رشد کرده بود که نمی توانست وضع زمانه را مشاهده کرده و سکوت اختیار کند. همچنان که نمی توانست به سهولت از کنار پایمال شدن ارزش ها بگذرد.

امام در خاندان وحی و رسالت رشد یافته و در دامان پاک دختر رسول خدا (ص) تربیت یافته بود و همه ارزشها و کمالات انسانی در وجودش متبلور بود. حضرت بارها از این حقیقت سخن گفت و با دشمنان و قدرت طلبان مواجه نمود.

در پاسخ به حاکم مدینه که خواستار بیعت امام با یزید بود، فرمود:

«انا اهل بیت النبوه و معدن الرسالة و مختلف الملائكة و محل الرحمة و بنا فتح الله و بنا ختم.» (56)

در پاسخ کوفیان نیز فرمود:

«هیهات منا الذلة ابي الله ذلک و رسوله و المؤمنون و جدود طابت و حجور طهرت و انوف حمیه و نفوس ابیه من ان تؤثر طاعة اللئام علي مصارع الکرام؛» (57)

هرگز زیر بار ذلت نمی روم. خداوند و رسول او و مؤمنان و نیاکان وارسته و دامنهای پاک و بزرگان غیور و انسانهای بزرگوار آن را برای ما نمی پسندند، آری نمی پسندند که پیروی فرومایگان به قتلگاه بزرگواران ترجیح داده شود.» امام در این کلام گهربار پذیرفتن ذلت بیعت با یزید را با موقعیت خانوادگی خود در تعارض می بینید و مرگ با عزت را با وقعت خویشتن متناسب می داند.

ما نیز در زیارت وارث خدمت آن حضرت عرض می کنیم:

«یا ابا عبدالله، اشهد انک کنت نورا فی الاصلاب الشامخة و الارحام المطهرة لم تنجسک الجاهلیة بانجاسها و لم تلبسک من مدلهما ثیابها» .

چنین شخصیتی از خاندان وحی و رسالت حتی اگر از حق خود در خلافت نیز چشم می پوشید، نمی توانست حاکمیت شخصی چون یزید را به رسمیت شناسد و با سکوت خود بدان مشروعیت بخشد.

3. جایگاه اجتماعی و سیاسی امام علاوه بر اینکه خلافت حق حسین بن علی (ع) بوده و از موقعیت ممتاز خانوادگی نیز برخوردار بود، نکته حائز اهمیت دیگری در باره امام وجود دارد که مسئولیتی مضاعف را بر عهده آن بزرگوار می نهد و در تحلیل درست و جامع حرکت آزادی بخش امام در جامعه نقش حیاتی دارد. بی شک حسین بن علی (ع) پس از شهادت برادرش امام حسن مجتبی (ع) تنها شخصیت ممتاز مذهبی، معنوی و سیاسی عصر خویش به شمار می رفت. آن بزرگوار علاوه بر موقعیت خانوادگی خود، شخصیتی مورد توجه در زمان خود بود. هر چند انتساب آن حضرت به رسول خدا (ص) این موقعیت را مضاعف ساخته بود. اما نمی توان تمام شخصیت اجتماعی و سیاسی، همچنین مقام و منزلت علمی و مذهبی آن بزرگوار را در رابطه نسبی وی با پیامبر خلاصه کرد، بلکه رجال و شخصیت‌های موجه آن روز برای فرزند علی بن ابی طالب (ع) شخصیتی مستقل قائل بودند، در تصمیم گیری‌ها منتظر موضع گیری او بودند. اگر امام - به فرض محال - تن به بیعت با یزید بن معاویه می داد، حکومت با افرادی چون عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر مشکل چندانی نداشت ولی ایستادگی امام به ایشان نیز جرات می بخشید. چند ماهی که حسین بن علی (ع) در مکه به سر می برد، عبدالله بن زبیر، شخصیت درجه اول آن شهر تحت الشعاع شخصیت امام قرار داشت و آرزو داشت که امام هر چه زودتر مکه را ترک کند، هر چند در ظاهر از امام می خواست در حرم الهی بماند! (58) این واقعیت را غیر از امام، شخصیت‌های آگاه از مسائل و جریان‌ات روز نیز درک می کردند. (59)

صرف نظر از جهات پیش گفته، امام به لحاظ موقعیت اجتماعی و سیاسی خود نیز نمی توانست در برابر انحرافات بزرگی که کیان اسلام را تهدید می کرد، سکوت کند. و خود نیز بارها این واقعیت را به گوش مردم رساند. در پاسخ به فرزندق که علت حرکت امام را پرسید، فرمود:

«ای فرزندق! این جماعت قومی هستند که در پیروی شیطان پابرجایند و خدای مهربان را پیروی نمی کنند و در زمین فساد را رواج داده و حدود الهی را تعطیل کرده اند، شراب می نوشند و اموال فقرا و مساکین را تصاحب کرده اند و من سزاوارترم که به یاری دین خدا برخیزم و آیین او را گرمی داشته، در راهش جهاد نمایم تا کلمه خدا حاکمیت و برتری یابد.» (60)

افراد مختلفی که از روی دلسوزی امام را از رفتن به سوی عراق بر حذر می داشتند، بر این اعتقاد بودند که شما رئیس عرب، رئیس قریش و ملجا و پناهگاه مردمید، اگر آسیبی به شما برسد و حرکت شما هتک شود، دیگران نیز در معرض هتک حرمت قرار خواهند گرفت. (61)

یکی از سخنان امام با رجال و شخصیت‌های معاصر خود این بود که مقام و موقعیت اجتماعی شما نعمتی است از جانب خدا، به منظور تحمل مسئولیت سنگینی که خواص باید در جامعه بر عهده بگیرند. گمان نکنید که شما بی جهت مورد توجه مردم هستید و فقط مردم موظفند به شما احترام گزارده و در نزد آنان دارای ارج و قرب اجتماعی باشید، ولی در برابر سرنوشت ایشان و دین و زندگی شان تکلیفی نداشته باشید، امام در سخنرانی خود در

سرزمین منا فرمود:

«شما ای گروه نیرومند! گروهی هستید که به دانش و نیکی و خیرخواهی معروفید و به وسیله خدا در دل مردم ابهتی دارید که شرافتمند از شما حساب می برد و ناتوان، شما را گرامی می دارد و کسانی که هم ردیف شما هستند و بر آنان حق نعمتی ندارید، شما را بر خود مقدم می دارند، شما وسیله برآورده شدن حاجاتی هستید که از خواستاران آن حاجات دریغ می شود و برآورده نمی گردد و به هیبت سلاطین و کرامت بزرگان راه می روید. آیا همه اینها بدین خاطر نیست که مردم به شما امیدوارند که به حق خدا برخیزید؟! گرچه از بیشتر حقوق خداوند کوتاهی کرده اید و حق امامان را سبک شمرده، حقوق ضعیفان را تباه ساخته اید و به گمان خود حق خود را گرفته اید. شما در این راه نه مالی خرج کرده اید و نه جانی را برای خدای خالق خود به خطر افکنده اید و نه برای رضای خدا با قبیله و عشیره ای درافتاده اید، آیا شما از درگاه خدا بهشت و همنشینی با پیامبران و ایمانی از عذاب او را انتظار دارید؟» (62)

آیا امام که «برخورداری از مقام و موقعیت اجتماعی» را وسیله ای برای انجام تکالیف الهی می داند و بزرگان قوم را به خاطر ترک وظیفه سرزنش می کند، با توجه به مقام و موقعیتی که خود دارد، می تواند نسبت به تکالیف خود احساس مسئولیت نکند؟ قطعاً مسئولیت امام از همه آنان در جهت یاری دین خدا و دفاع از حقوق محرومان و ستمدیدگان بیشتر است. امام خود این حقیقت را بارها بر زبان آورد و برای انجام وظیفه قدم در راه پرمخاطره مبارزه با حکومت اموی نهاد.

- هنگام برخورد با سپاه حر بن یزید ریاحی در سخنان خود در جمع اصحاب خویش و لشکریان حر (یا در نامه ای به کوفیان بنابر بعضی از نقلها) با اشاره به کلامی از رسول خدا (ص) که «هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرامهای خدا را حلال کرده، پیمانهای او را نقض نموده، با سنت رسول خدا مخالفت کرده و در بین بندگان خدا به گناه و تجاوز رفتار می کند و با رفتار و کردار و گفتار خود به مخالفت بر نخیزد، شایسته است که خداوند او را نیز با آن سلطان ستمگر در یک مکان عذاب کند» هشدار داد:

«هان ای مردم! اینان (امویان) به پیروی شیطان درآمده و اطاعت خدا را ترک کرده اند، فساد را علنی و حدود را تعطیل کرده، اموال مردم را حیف و میل نموده و حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده اند» . سپس افزود:

«و انا احق من غیره و من سزاوارترم بر مخالفت با این وضعیت» . (63)

4. آزادی و عزت نفس امام ویژگی ممتاز دیگری که شخصیت امام حسین (ع) را از دیگران امتیاز می بخشید، «حریت، آزادی، عظمت روح و عزت نفس» آن حضرت بود. روح بزرگ و بزرگوار او مانع می شد که در برابر ظلم و ستم به بندگان خدا تنها نظاره گر باشد، بدعتها را در دین خدا مشاهده کند، حاکمیت اشرار را بر سرنوشت جامعه ببیند و تحمل نماید.

روح آزاده و توأم با شجاعت، از آن حضرت شخصیتی ساخته بود که در برابر ظلم و بی عدالتی قیام کند، شجاعتی که سرسخت ترین دشمنان امام نیز بدان معترف بودند. امام هیچ گاه در برابر اهانت‌های امویان به پدر بزرگوارش علی (ع) سکوت نمی کرد. بارها مروان بن حکم را به خاطر بدگویی به علی (ع) در خلوت و جلوت توبیخ کرد: «یابن الزرقاء و یا بن آكلة القمل انت الواقع فی علی؛ ای فرزند زن بدکاره، ای فرزند شپش خوار! آیا تو از علی بدگویی می کنی؟» (64)

شجاعت و آزاد منشي امام سبب مي شد که اجازه ندهد هيچ زورگو و ستمگري حق او يا ديگري را تضعيف کند. وليد بن عقبه بن ابي سفیان والي مدینه در خصوص مالي در «ذي مروه» با امام درگيري و قصد پايمال کردن حق امام را داشت، امام به او فرمود:

«به خدا سوگند! يا حقم را عادلانه مي پردازي يا شمشيرم را گرفته و در مسجد رسول خدا مي ايستم و مردم را به حلف الفضول فرا مي خوانم» .

با شنیدن سخنان امام عده اي به کمک امام شتافتند و حاکم مجبور شد حق آن حضرت را بپردازد. (65) معاوية ابي سفیان هيچ گاه به خود جرات نداد که به سخنان تند و انتقادآمیز امام پاسخ متقابل دهد. هر چند اطرافيان و جوانان ناپخته اي چون مروان و يزيد او را تحریک کردند که پاسخ امام را به تندي بدهد، اما او که حسين بن علي (ع) را خوب مي شناخت، همواره از برخورد تند با آن حضرت پرهیز داشت. معاويه پس از کشتن حجر بن عدي و شيعيان علي (ع) در سفر حج با امام حسين (ع) روبه رو شد و به امام گفت: «آيا خبرداري که ما با حجر و شيعيان پدريت چه کردیم؟ آنان را کشتيم و کفن پوشانيديم و بر آنان نماز گزارديم» . او که گمان مي کرد با اين سخن ضربه اي بر امام وارد کرده و امام را از هرگونه حرکت و قيامي باز مي دارد، بي درنگ اين پاسخ را از امام دريافت کرد:

«ولي اگر ما پيروان تو را بکشيم، آنان را کفن نمي پوشانيم، بر آنان نماز نمي گذاريم و دفن نمي کنيم» ، (66) يعني تو و پيروانت را کافر مي دانيم.

معاويه معترف بود که در حسين بن علي جز شجاعت ندیده است. (67) او را به پدرش علي بن ابي طالب تشبيه مي کرد.

مظاهر عزت و آزادي از مدینه تا کربلا مجموع ویژگیهاي ياد شده سبب گردید که امام در برابر درخواست نابه جاي حکومت بایستد و تن به بيعت ندهد و با قيام خونين خود درس ابدی حریت، آزادي، مروت و مردانگي را به بشریت بیاموزد. گریز از تن دادن به ذلت و پستي از خصوصيات انسانهاي آزاده است. پیام نهضت امام حرکت و رفتارهاي امام، برخورد او با دوستان و دشمنان و زندگي و مرگ او با ذلت و پستي بیگانه بود. و اين پیام در نهضت حسيني آن قدر واضح و روشن است که او را «سرور آزادگان» لقب داده اند. و قيامش نه تنها الگوي شيعيان و مسلمانان گشته، بلکه مستضعفان عالم از هر مکتب و آئيني او را اسوه و الگوي خود مي شناسند. وقتي که معاوية ابي سفیان با آن فراست و کياست کم نظير خود نتوانست امام حسين (ع) را به بيعت با يزيد متقاعد سازد، و آن حضرت را به بيعت وادار کند، ديگران به طريق اولي از عهده اين مهم بر نمي آمدند. هنگامي که عبدالله بن زبير از امام جوياء شد در برابر درخواست بيعت يزيد چه خواهي کرد، فرمود:

«از بيعت با يزيد امتناع خواهم ورزيد و زير بار بردگي و ذلت نخواهم رفت» . (68)

و هنگامي که در حضور حاکم مدینه با تهديد مروان مبني بر بيعت با يزيد مواجه شد، عکس العمل تندي نشان داده و پس از معرفي خود و يزيد فرمود:

«شخصيتي چون من با شخصي چون يزيد هرگز بيعت نمي کند» . (69)

امام مصمم بود با يزيد بن معاويه بيعت نکند و عليه حکومت نامشروع وي قيام نمايد. نه تنها يزيد را براي اين منصب خطير شايسته نمي دانست و آن را با صراحت به معاويه نوشت که انسان از امين شمردن شارب الخمر بر یک درهم امتناع مي ورزد، پس چگونه مي توان امانتي چون حکومتي اسلامي را به يزيد سپرد؟ !

«...فکیف تولي علي امة محمد من يشرب المسکر؟ و شارب الخمر من الفاسقين و شارب المسکر من الاشرار و ليس شارب الخمر بامین علي درهم فکیف علي الامة» . (70)

اگر شخصیت یزید و رفتار اجتماعی او قابل تحمل بود، چه بسا امام نیز همچون برادرش امام مجتبی (ع) از حق شخصی خود برای مصالح اسلام و مسلمین می گذشت، اما در این مرحله قرار گرفتن یزید در مسند خلافت به معنای نابودی اسلام بود. امام بارها از شهادت خود در این راه خبر داد و به کسانی که حضرت را پند می دادند که از قیام و مخالفت بر ضد امویان صرف نظر کند، می فرمود: هرگز بیعت نخواهم کرد و تن به پستی و رذالت نخواهم داد: «ولا اعطي الدنيا من نفسي ابدا». (71)

اصولا گرفتار شدن امت اسلامی به حاکمیت شخصی چون یزید معلول سکوت و بی تفاوتی و ذلت پذیری مردم در برابر معاویه بن ابی سفیان بود. از اینکه علی رغم دستور پیغمبر مبنی بر اینکه خلافت بر فرزندان ابی سفیان حرام است، مردم زیر بار حکومت معاویه رفتند و اینک باید ذلت و اسارت حکومت یزید را تحمل می کردند. کسی که از مردم بر «بردگی و بندگی خویش» بیعت می خواست، نه بیعت با حکومتی که پاسدار حقوق اجتماعی و سیاسی مردم باشد. نمونه بارز آن ماموریت مسلم بن عقبه در سرکوب کردن مردم مدینه بود که پیشتر بدان اشاره کردیم.

با توجه به شواهد فراوانی که در گفتار و کردار امام در طول قیام بر ضد امویان وجود دارد، اگر گفته شود امام در صدد بود تا جامعه خفته و بی تفاوت نسبت به پایمال شدن ارزشهای انسانی را از خواب غفلت بیدار کند و به همگان بفهماند که بهای آدمی بیش از آن است که برای زندگی چند روزه دنیا تن به ذلت و پستی دهد و «زندگی ذلت بار» را بر «مرگ با عزت» ترجیح دهد. این حقیقت هم در شعارهای امام متبلور بود، هم در سخنان امام با رجال و شخصیتها و مردم، و هم در عمل آن بزرگوار. اینک به نمونه هایی اشاره می شود.

سودای بیداری مردم - هنگامی که امام از مدینه آهنگ مکه کرد، مسلم بن عقیل به حضرت پیشنهاد کرد تا مانند عبدالله بن زبیر که با یزید بیعت نکرده و از بیراهه به مکه شتافته، به صورت مخفیانه و دور از چشم ماموران حکومتی و مردم از بیراهه سفر کند، اما امام نپذیرفت و از شاهراه حرکت کرد (72) و هر جا با شخصی یا گروهی روبه رو شد، هدفش را از خروج از شهر پیغمبر به طور آشکار به اطلاع آنان رساند زیرا امام یک شورشی نبود تا با ماموران حکومتی به تعقیب و گریز بپردازد، بلکه امام حامل «پیام رهایی بخش یک امت از تحت سلطه ظلم و استبداد بنی امیه» بود و این هدف با حرکت مخفیانه تامین نمی شد.

قداست ارزشها - امام (ع) علی رغم میلش روز هشتم ذی حجه که همه مسلمانان برای اعمال حج راهی عرفات می شدند، از مکه خارج شد تا مبدا به دست مزدوران حکومت ترور شود و با ریخته شدن خونس در مکه، حرمت حرم امن الهی شکسته شود. چقدر تفاوت وجود دارد بین او و بین کسی که در ماجرای محاصره شهر مکه توسط لشکر شام برای حفظ جاننش به درون کعبه پناه برد و لشکر شام برای سرکوب کردن شورش خانه خدا را با منجنیق سنگ باران و بخشی از خانه خدا را تخریب کرد و آتش به خانه کعبه افتاد؟! (73)

برای یکی «حفظ حرمت حرم الهی» اصل است، هر چند بهایش آوارگی در بیابان و شهادت در صحرائی کربلا و اسارت اهل بیتش باشد و دیگری حفظ جاننش را اصل می داند هر چند به قیمت هتک حرمت خانه خدا. آیا این تفاوت جز به خاطر وجود عنصر «حریت و آزادی» و اصل شمردن ارزشها در امام و فقدان آن در دیگری نیست؟

برداشتن بیعت از یاران - هنگامی که شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقظر به امام رسید، بیعتش را از مردم برداشت تا مبادا کسانی که به خاطر دعوت مردم کوفه و امید تشکیل حکومت در این شهر به همراه امام آمده اند، با این تصور سفر را ادامه دهند یا اگر از پیروزی مایوس شده اند، تعهد به بیعت امام مانع از بازگشتشان شود. لذا در جمع همراهان حضور یافت و فرمود:

«خبر دردناک قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقظر به ما رسید، و شیعیان ما با این کار ما را رها کردند و پیمان شکنی نمودند. پس هر کس مایل است باز گردد، می تواند برگردد و از ناحیه ما تعهدی بر او نیست.» (74)

برداشتن بیعت در شرائط دشوار مبارزه که هر رهبری به دنبال حفظ نیرو است، چه معنا و مفهومی دارد؟ جز اصل بودن «ارزشهای اخلاقی» و زیر پا نگذاشتن آنها در هر شرائطی؟ و آیا این خصلت جز از شخصیت‌های آزاده یافت می شود؟

بار دیگر همین مطلب را در شب عاشورا در جمع یارانش به صورت آشکار و با بیان حکمت آن تکرار فرمود:

«شما با من همراه شدید، چون می دانستید که من به سوی قومی حرکت می کنم که با زبانها و قلب هاشان با من بیعت کرده اند، و حال مطلب به عکس شده زیرا شیطان بر آنها مسلط شده و یاد خدا را فراموش کرده اند و اکنون هیچ قصدی جز کشتن من و مجاهدان همراه من و پس از آن غارت و اسارت حریم من ندارند و من بیم دارم که شما این واقعیت را ندانید و یا بدانید و حیا کنید (و از گفتن آن خجالت بکشید). نزد ما خاندان پیامبر مکر حرام است پس هر کس کشته شدن با ما را نمی پسندد از تاریکی شب استفاده کند و برگردد...» (75)

نیازی به اموال تو نداریم! - معروف است امام در مسیر مکه تا کوفه عبیدالله بن حر جعفی را به یاری طلبید و هنگامی که شخصا به چادر وی رفت، پسر حر جعفی به امام گفت: به خدا سوگند ای پسر دختر پیغمبر! اگر تو در کوفه یارانی داشتی که همراه تو با دشمن بجنگند، من در همراهی تو و مبارزه با دشمن پیشتاز بودم و به شدت با ایشان می جنگیدم، ولی شیعیان تو را در کوفه دیدم که از ترس بنی امیه و شمشیرهای آنان در خانه های خود خزیده اند، تو را به خدا همراهی خود را از من بخواه، ولی هر قدر بتوانم با تو همراهی می کنم، این اسب لگام دار من است، به خدا با آن به دنبال کسی نتاختم مگر اینکه آثار مرگ را بر او چشاندم و این هم شمشیر من است. به خدا با آن بر چیزی ضربه نزدم مگر اینکه آن را قطع کرد.

امام به عبیدالله بن حر پاسخی داد که از اوج مناعت طبع، روح آزاده، آزادی خواه و عزت نفس او حکایت دارد، فرمود:

«ای پسر حر! ما برای اسب و شمشیر تو به سراغت نیامدیم، فقط بدین خاطر آمدیم که از تو یاری بطلبیم. اگر نسبت به بذل جانت در راه ما بخل می ورزی، نیازی به چیزی از اموال تو نداریم.» (76)

پای بندی به اصول - وقتی که امام با لشکر کوفه به فرماندهی حر بن یزید ریاحی برخورد کرد و به خاطر دستور شدید عبیدالله بن زیاد امام را تحت فشار قرار داد، زهیر بن قین از یاران با وفای امام عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! آینده دشوارتر از این است، اکنون جنگ با اینان به مراتب آسانتر از جنگ با سپاهیان بی شماری است که پس از این خواهند رسید.»

امام بر خلاف سیاستمداران و فرماندهان جنگی که از فرصت‌های به دست آمده حداکثر استفاده را می کنند تا

ضربه اي بر دشمن وارد سازند، چون به اصول و ارزشهاي ديني پاي بند بود، حاضر نبود به هر قيمتي از آن اصول دست بشويد، از اين رو فرمود:

«من آغاز گر جنگ نخواهم بود». (77)

چه اينكه در كربلا نيز قبل از شروع جنگ، هنگامي كه شمر به امام جسارت كرد، يكي از ياران اجازه خواست تا او را به سزاي عملش برساند، امام با همين استدلال او را از اين عمل برحذر داشت. (78)

بخش ديگري از اين بخش را به نقل جملاتي کوتاه از امام اختصاص مي دهيم كه از روح آزاده آن حضرت برخاسته و حكايت از هدف مقدس او در دميدن «روح عزت نفس و آزادي در مردم» دارد، مردمي كه به ذلت و اسارت رضاييت داده اند، و نجات آنان بهايي چون شهادت حسين بن علي (ع) و اصحاب و اهل بيتش را مي طلبد.

مرگ رهايي بخش يا زندگي اسارت بار؟ - امام در ديدار با فرزدق پس از طلب رحمت براي مسلم بن عقيل اين اشعار را سرود:

فان تكن الدنيا تعد نفيسة

فان ثواب الله اعلي و انبل

فان تكن الابدان للموت انشات

فقتل امرئ بالسيف في الله افضل؛ (79)

اگر دنيا ارزش داشته باشد، پاداش خداوندي ارزشي به مراتب بيشتري و بهتر خواهد داشت. اگر بدنها براي مرگ آفريده شده اند، پس در راه خدا با شمشير كشته شدن بهترين مردن است .

- در سخنراني خود در جمع اصحاب و سپاهيان حر بن يزيد رياحي:

«الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا يتناهي عنه ليرغب المؤمن في لقاء الله محقا فاني لا اري الموت الا سعادة و لا الحياة مع الظالمين الا برما» ; (80) آيا نمي بينيد كه به حق عمل نمي شود و از باطل نهي نمي شود؟ در چنين شرائطي مؤمنان بايد آرزوي مرگ و شهادت كنند كه من چنين مرگي را جز سعادت (و شهادت) و زندگي در كنار ظالمان را جز ننگ و ذلت نمي دانم .

- ابن شعبه حراني اين جمله را نيز در اين خطبه امام، نقل کرده:

«ان الناس عبيد الدنيا و الدين لعق علي السنتهم يحوطونه مادرت معاشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الديانون» ;

(81) حقا كه مردم بنده دنيايند و دين امر بي ارزشي است كه بر زبانشان جاري است و تا وقتي بر گردش حلقه مي زنند كه دنيايشان در آسايش باشد و هرگاه به بلا گرفتار شده و در معرض آزمائش قرار گرفتند، دينداران اندك مي شوند.

اين جمله طلايي بيانگر همان واقعيي است كه پيشتر بر آن تاكيد شد كه تا آدمي از بند هوايي نفس و زخارف دنيا رها نشود، نمي تواند خود را از اسارت صاحبان قدرت و ثروت برهاند. مردم در زمان امام حسين (ع) چون بنده دنيا شده بودند، نتوانستند از فرصت استثنائي اي كه فرزند پيغمبر با برافراشتن پرچم قيام و مبارزه عليه امويان فراهم ساخت، استفاده کرده و خود را از اسارت سلطنت استبدادي امويان نجات دهند. بهره مندي از آزادي اجتماعي بدون آنكه انسان شايستگي آن را در خود ايجاد کرده باشد و بتواند با رهايي از دلبستگي هاي دنيوي آن را از زورگويان استيفا کند، ممكن نيست، چنانكه برخوردار شدن مردم از آزاديهاي اجتماعي زمينه رها شدن هرچه بيشتري از وابستگي هاي مادي را فراهم مي سازد.

به هر حال، آزادي از بردگي و اسارت امويان نعمت ارزشمندي بود که مردم از آن محروم بودند و براي رسيدن بدان بايد بهايش را مي پرداختند ولي مردم آن زمان که يا مرعوب قدرتمندان بودند يا مفتون ثروتمندان، حاضر به پرداخت بهاي آن نشدند، از اين رو بر اساس پيش بيني امام حسين (ع) گرفتار ذلتي فراتر از دوران حاکميت معاويه شدند:

«والله لا يدعوني حتي يستخرجوا هذه العلقه من جوفي و اذا فعلوا ذلک سلط الله عليهم من يذلهم حتي يكونوا اذل فرق الامم؛ (82) به خدا سوگند اين مردم مرا رها نمي کنند تا وقتي که خونم را بر زمين بريزند و هنگامي که مرتکب اين جنايت شدند، خداوند کساني را بر آنها مسلط خواهد کرد که خوارترين گروه در ميان اقوام و ملل خواهند شد».

نمونه هايي از اين ذلت را نقل خواهيم کرد.

- هنگامي که حربي يزید رياحي امام را به مرگ تهديد کرد، به اشعار مرد اوسي (هنگامي که مي خواست رسول خدا را ياري کند، پسر عمويش او را از مردن ترساند، ولي او در پاسخ اين اشعار را خواند) تمثل جست و فرمود:

سامضي و ما بالموت عار علي الفتي

اذا ما نوي خيرا و جاهد مسلما

و واسي الرجال الصالحين بنفسه

و فارق مذموما و خالف مجرما

اقدام نفسي لا اريد بقاءها

لتلقي خميسا في الوغاء عرمرما

فان عشت لم الم وان مت لم اذم

کفي بک ذلا ان تعيش مرغما؛ (83)

جوانمردي که آهنگ حق کند و در راه اسلام پیکار نمايد و نيز در راه مردان صالح جانبازي کند و از هر فعل ناشايستي دوري کرده، با تبهکاري سازش نکند، من خود را آماده کرده ام - در حالي که قصد ماندن ندارم - تا در کوران جنگ با هر پنج بخش لشکري بزرگ ديدار کند. اگر زنده ماندم ملامتي بر من نيست و اگر جان باختم سرزنشي ندارم. تو را در ذلت و خواري همين بس که ناخواسته و از روي ناچاري زنده بمانی .

- وقتي که نامه تهديدآمیز ابن زياد به عمر سعد رسيد که با حسين سخت گيري کن، يا بايد بيعت کند يا سرش را از بدن جدا کرده و براي من بفرست، امام با قاطعيت پاسخ داد:

«لا اجيب ابن زياد بذلک ابدًا فهل هو الا الموت فمرحبا به؛ (84) هرگز خواسته پسر زياد را اجابت نخواهم کرد، آيا جز مرگ چيزي پيش خواهد آمد، پس خوشا چنين مرگي!»

- هنگامي که قيس بن اشعث (برادر محمد بن اشعث که با فريب و امان دادن مسلم بن عقييل را در کوفه

دستگير کرده و به ابن زياد تسليم کرد) از امام خواست تا با امويان بيعت کند، امام پاسخ داد:

«لا والله لا اعطيهم بيدي اعطاء الذليل و لا اقر اقرار عبيد؛ (85) نه به خدا سوگند هرگز دست ذلت و خواري به ايشان نمي دهم و مانند بردگان تسليم نمي شوم» .

علامه محمد حسين نائيني که در رد حکومت استبدادي قاجار اثر نفيس «تنبيه الامه و تنزيه المله» را نگاشته تا

نشان دهد حکومت استبدادي و ستمگرانه در اسلام محکوم بوده و حکومت در اسلام مشروط و محدود به

رعايت حدود الهي و حقوق مردمی است، و دولتمردان بايد اين حدود و حقوق را مراعات کنند، به موارد متعددي از

آیات قرآن - مانند ماجرای فرعون و بنی اسرائیل - و کلمات پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) استشهاد کرده، در ادامه به گفتار و سیره امام حسین (ع) استناد جسته و نوشته است:

«سرور مظلومان (ع) تمکین از حکم دعی بنی امیه را ذلت عبودیتش می شمارد و در جواب ارجاس و اراذل کوفه که «انزل علی حکم ابن عمک» به حضرتش عرضه داشتند، چنین می فرماید: «لا اعطیکم بیدي اعطاء الذلیل و لا اقر اقرار العبید» و هم می فرماید: «هیئات منا الذلة ابي الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون و حدود طابت...» طاعت فجره و تن در دادن به حکم لئیمان را عبودیتشان دانست... نفس قدسیه حضرتش از آن اباء فرمود از برای حفظ حریت خود و توحید پروردگارش تمام هستی و دارایی را فدا و این سنت کریمانه را برای احرار امت استوار و از شوائب عصبیت مذمومه تنزیهش فرمود و از این جهت است که در تواریخ اسلامی صاحبان نفوس ابیه را که به این سنت مبارکه اقتدا و چنین فداکاریها نمودند، «اباة الضیم» و احرارشان نامند، همه را خوشه چین آن خرمن و از قطرات دریای آن ابا و حریت شمردند.... امام حربن یزید ریاحی را به خاطر خلع طوق رقیت و خروج از ربقه عبودیت آل ابی سفیان و ادراک شرف حریت و فوز به فنا و شهادت در آن رکاب مبارک به منقبت علیای حریتش ستود و به خلعت والای «انت الحر کما سمتک امک، انت الحر فی الدنیا و انت الحر فی الآخرة» سرافرازش فرمود.» (86)

- هنگامی که امام در روز عاشورا در برابر لشکر ابن سعد قرار گرفت، به منظور اتمام حجت با کوفیان سخن گفت. آنان را در بروز وضعیت ناهنجار جامعه و حاکمیت طاغوتها، بازماندگان مشرکین و مخالفان قرآن و سنت پیغمبر و پاره پاره کنندگان قرآن و شورشگران بر امام و نسب سازان برای زنازادگان شریک شمرد، سپس ضمن سرزنش کوفیان که چرا ما را به کوفه فرا خواندید و پیمان شکستید، تصمیم خود را مبنی بر ایستادگی در برابر حکومت نامشروع و مستبد بنی امیه اعلام کرد و فرمود:

«الا ان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین القتلة و الذلة و هیئات منا الذلة....» (87)

- زمانی که امام از مرگ و شهادت با عزت سخن می گفت و یاران را به بهشت جاویدان الهی بشارت می داد، چهره حضرت و یارانش برافروخته می شد و برای رسیدن به آن لحظه شماری می کرد:

«صبرا بنی الکرام، فما الموت الا قنطرة تعبر بکم عن البئوس و الضراء الي الجنان الواسعة و النعیم الدائمة فایکم یکره ان ینقل من سجن الي قصر....» (88) ای بزرگ زادگان! صبر پیشه کنید که مرگ پلی بیش نیست که شما را از فشارها و تنگناها به بهشتهای پهناور و نعمتهای ابدی می رساند، کدام یک از شما دوست ندارد از زندان به کاخ منتقل شود؟...»

- چه اینکه شعارهای امام در روز عاشورا همگی از آزادی و وارستگی او از دنیا و عشق به شهادت حکایت دارد: «موت فی عز خیر من حیاة فی ذل الموت اولی من رکوب العار و العار اولی من دخول النار و الله ما هذا و هذا جاری» (89)

احترام به اصول انسانی - از واپسین کلمات گهرباری که از امام در شراطی که در اثر جراحات بی شمار در گودال قتلگاه افتاده بود، جمله ای است که می تواند منشور جاوید انسان تا روز قیامت باشد. هنگامی که آن بزرگوار بر زمین افتاد و توان جنگیدن را از دست داد نامردمان آهنگ خیمه های امام را کردند، امام در حالی که بر اثر یک روز جنگ بی امان و تشنگی فراوان و جراحات سخت رمقی در بدن نداشت، فریاد زد:

«یا شیعة آل ابی سفیان! ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم هذه فارجعوا الي

احسابکم ان کنتم عربا کما تزعمون » . (90)

امام با این جمله وجدانهای خفته و مدفون آنان را در زیر خروارها عادت جاهلی مخاطب قرار داد که ای پیروان خاندان ابی سفیان، اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی ترسید، لا اقل در زندگی دنیای خود آزاده باشید و اگر گمان می کنید که عرب هستید، به آیین عربت خود وفادار باشید.

این سخن بدین سبب بود که حتی در میان اعراب جاهلیت نیز جنگ از اصول و قواعدی پیروی می کرد. در عصر جاهلیت نیز به زنان و فرزندان و کودکان و کسانی که در کارزار حضور نداشتند، متعرض نمی شدند، پیکرهای شخصیتها و رؤسای اقوام و قبائل را پس از کشته شدن مورد هتک قرار نمی دادند و مثله نمی کردند. حتی در جنگ احد وقتی که ابوسفیان پس از جنگ با پیکر مثله شده حمزه عموی پیامبر روبه رو شد، با صدای بلند خطاب به پیامبر گفت: ای محمد! من دستور نداده بودم که با پیکر حمزه چنین کنند و بدون اطلاع من با پیکر او چنین رفتاری شده است. (91)

او در حقیقت به خاطر عدم رعایت رسوم متداول و پذیرفته شده در میان اعراب در عصر جاهلیت به طور تلویحی عذر به پیشگاه پیامبر می برد. اما در روز عاشورا لشکریان عمر سعد به دستور مستقیم عبدالله بن زیاد همه اصول و قواعد جنگ را - حتی بر اساس قوانین جاهلیت - زیر پا نهاد تا شاید با چنین رفتاری، آن هم با فرزند دختر پیغمبر و بزرگان بنی هاشم و بزرگان اقوام و قبائل رعب و وحشتی را در دلها بیفکند که کسی جرات مخالفت با حکومت را به خود ندهد و با خود بیندیشد که وقتی با فرزند پیغمبر و خاندان او چنین رفتاری کنند، وضع آنان معلوم است.

این سیاست تا حد زیادی توانست جو خفقان و استبداد اموی را به اوج رساند، هر چند قیام حسینی به بعضی از مردم جرات داد و قیامهایی پس از عاشورا اتفاق افتاد، اما قساوت امویان نیز مضاعف گشت. ذلت مردم را می توان در رفتار لشکر شام با مردم مدینه در واقعه معروف به حره و با مردم مکه در ماجرای شورش عبدالله بن زبیر و سلطه بیست ساله حجاج بن یوسف ثقفی بر کوفه مشاهده کرد. تنها با ذکر یک نمونه از رفتار امویان با یکی از رجال موجه آن روز این بخش را به پایان می بریم.

هنگامی که قیام عبدالله بن زبیر در مکه به وسیله حجاج سرکوب شد، پیکر او را بر درختی آویزان کردند تا مردم با دیدن پیکر او که رهبر شورش بود، فکر مقابله را از سر بیرون کنند. در همین ایام عبدالله بن عمر شخصیت مورد توجه آن زمان که نه با کومت یزید بیعت کرد و نه با امام حسین (ع) همراهی نمود، با عجله نزد حجاج آمد و گفت: «از رسول خدا شنیدم: من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» ، از این رو آمده ام تا با تو به نمایندگی از عبدالملک مروان (امام زمانم) بیعت کنم!» حجاج که می دانست ابن عمر از ترس جانش این سخنان را بر زبان جاری می کند، به جای دست، پایش را دراز کرد و گفت: با پایم بیعت کن. عبدالله ناراحت شد و گفت: آیا مسخره ام می کنی؟ حجاج بر آشفت و گفت: ای ابن عمر! تو با علی بن ابی طالب خلیفه زمان خود بیعت نکردی و حال برای من حدیث از پیغمبر می خوانی که هر کس امام زمانش را شناسد و بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است؟! می دانم که تو دروغ می گویی. آنچه که باعث شده تو را سراسیمه به اینجا بیاورد، درختی است که پیکر پسر زبیر بر آن آویخته شده است! (92)

الهام از نهضت حسینی و رهایی از استبداد جهانی بی شک انقلاب اسلامی ایران با الهام از نهضت حسین بن علی (ع) به رهبری حضرت امام خمینی (ره) با انگیزه «احیای دین خدا» و نیز «بر چیدن بساط نظام استبدادی

رژیم پهلوي و استعمار غرب به ویژه امريکا» به وقوع پيوست. هر کسي که کمترین حضوري در اين نهضت داشت، اين حقيقت را به خوبي درک کرده است، حماسه عاشورا و حرکت آزادي خواهانه امام حسين (ع) برکات فراواني در تاريخ مسلمين و حتي ملل ديگر عالم داشته و يکي از برکات آن در عصر اخير نهضت اسلامي ملت ايران و استقرار نظام اسلامي در اين کشور است. بي شک راز و رمز تداوم نظام مقدس جمهوري اسلامي در داخل و نشر و گسترش پيام آن در عرصه بين المللي نيز در گرو الهام گرفتن از قيام آزادي بخش حسيني است. در بعد داخلي زنده نگاه داشتن اهداف قيام حسيني (يعني احياي دين و حاکميت قوانين اسلامي، شايسته سالاري به معنای واقعي در همه شئون حکومت، تلاش براي تأمين حقوق و آزاديهاي اجتماعي مردم، حرکت به سمت عدالت اجتماعي و کوتاه شدن دست غارتگران اموال عمومي و مبارزه پيگير با تبعيض و بي عدالتي و..). تنها راه بقاي نظام اسلامي است. در بعد جهاني نيز امروزه تحت پوشش عناوين فريبنده دموکراسي، جهاني شدن، مبارزه با تروريسم، حقوق بشر و امثال آن استبدادي بسيار خشن حاکم گشته و هيچ حد و مرزي براي تضييع حقوق ملتها به رسميت شناخته نمي شود.

«اگر در گذشته استعمار کهنه، سرزمين ها را تسخير و منابع و ثروتهای ملتها را غارت مي کرد و خود آنان را به بيگاري وا مي داشت و در مرحله بعد استعمار نو بدون تسخير سرزمينها با صدور فرهنگ و ايدئولوژي و تربيت دولتمردان دست نشانده و تسلط بر افکار نخبگان و روشنفکران، ملتها را به انقياد در مي آورد، امروزه از اين مراحل گذشته و با ارائه اندیشه جهاني سازي، هم سرزمينها و ثروتهای ملي و هم افکار و مغزها را با دستهای نامرئي در اختيار مي گيرد». (93)

گرچه اين واقعيت به قدری عريان و آشکار است که نيازي به ذکر شواهد و قرائني نيست، اما فقط به عنوان نمونه، اظهار نظر دبیرکل سابق سازمان ملل متحد را در اين باره نقل مي کنيم که بي نياز از هرگونه توضيحي است. مربوط به سالها پيش است. وي مي گوید:

بزرگترین دل مشغولي من آینده دموکراسي است. خطر واقعي که جهان را تهديد مي کند، همین است. آیا سکان هدايت جهاني شدن را نظامي مطلق گرا به دست خواهد گرفت يا نظامي دموکراسي؟ ما به منشور و طرحي جهاني براي پيشرفت دموکراسي نيازمنديم. اين امر تمام کشورهای عضو سازمان ملل و روابط دروني آنها را با يکديگر در بر مي گيرد....چه سودي خواهد داشت اگر در بعضي از کشورها از دموکراسي دفاع گردد ولي نظم جهاني به وسيله سيستم اقتدارگرا که معمولاً تکنوکراتها در راس آن قرار دارند، رهبري شود؟» (94)

در دو سال اخير پس از واقعه يازدهم سپتامبر در امريکا حرکت جهان به سمت حاکميت استبدادي بسيار خشن و سلب هرگونه استقلال و حاکميت از دولتها و ملتها و فرهنگهاي ديگر شتاب مضاعفي پيدا کرده است. راهي که امام خميني با الهام از نهضت حسيني در پيش گرفت و کارآمدي آن در ايران به اثبات رسيد، تنها راه برون رفت از وضعيت اسفبار جهاني است. امروز استبدادي که در عرصه جهاني درتعامل با کشورها، ملتها و فرهنگهاي ديگر اعمال مي شود، به مراتب گسترده تر، وحشيانه تر از استبدادي است که حاکمان مستبد بر يک ملت و کشور تحميل کرده و مي کنند. اگر استبداد در درون کشوري به زنجير کشيدن يک ملت در داخل مرزهاي آن کشور است، استبداد در عرصه جهاني به زنجير کشيدن و سلب آزادي و استقلال از همه ملتهاست. حاکميت اقليتي صاحب نفوذ، قدرت و ثروت در جهان در عرصه هاي مختلف، اکثريت مردم جهان را تحت سلطه خود دارد، سلطه اي به معنای واقعي کلمه استبدادي، بدون آنکه کمترین حقي براي اکثريت به رسميت شناخته شود. شايد سر اينکه در اين ايام «دموکراسي و حاکميت اکثريت» توسط مدافعان سر سخت آن مورد نقد قرار مي گيرد و بيش از آنکه بر

آن اصرار شود، بر مبانی لیبرالیسم تأکید می شود، در همین نکته نهفته باشد. به هر حال در این وضعیت بیشترین فشار بر گروه مسلمانان سنگینی می کند، چرا که از مکتبی برخوردارند که با تمسک به تعالیم آن میتوان در برابر این استبداد ایستاد. به نظر می رسد که تنها راه مقابله با استبداد جهانی پیروی از سرور آزادگان، حسین بن علی (ع) است و بس، و چه کسانی بیش از مسلمانان به الهام گیری از این نهضت رهایی بخش سزاوارترند؟

پی نوشت ها :

- (1) سوره نحل، آیه 36.
- (2) موسوعة کلمات الامام الحسین (ع)، ص 540، منظمة الاعلام الاسلامي.
- (3) همان، ص 540.
- (4) سوره بقره، آیه 124.
- (5) دیوان امام «مجموعه اشعار امام خمینی (س)»، ص 200، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.
- (6) شهید مرتضی مطهری، گفتارهای معنوی، ص 19، انتشارات صدرا.
- (7) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 104.
- (8) نهج البلاغه، نامه 31.
- (9) عباس محمود عقاد، ابوالشهدا (واقعه کربلا)، ترجمه مسعود انصاری، ص 52، نشر پردیس.
- (10) موسوعة کلمات الامام الحسین، ص 123 - 124. در موارد زیادی از ترجمه آقای علی مؤیدی در «فرهنگ سخنان امام حسین» با تغییراتی استفاده شده است.
- (11) شیخ عباس قمی، الانوار البهیة فی تواریخ الحجج الالهية، ص 45، چاپ سنگی.
- (12) علامه محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج 22، ص 398، دارالاحیاء للتراث العربی.
- (13) علامه سید محمد حسین شرف الدین، ابوهریرة، ص 48.
- (14) شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 16.
- (15) شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 258؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج 1، ص 184.
- (16) شیخ عباس قمی، سفينة البحار، ج 2، ص 261.
- (17) شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 16.
- (18) موسوعة کلمات الامام الحسین، ص 254.
- (19) ابن اثیر، الكامل، ج 5، ص 42، مؤسسة التراث العربی؛ شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 59.
- (20) ر.ک: ماجده فیصل زکریا، عمر بن عبدالعزیز و سياسة رد المظالم؛ علامه امینی، الغدير، ج 10، ص 266.
- (21) موسوعه، ص 276؛ امام علی (ع) درباره بنی امیه همین تعبیر را دارند «..فیتخذوا مال الله دولا و عباده خولا و الصالحین حربا و الفاسقین حربا» نهج البلاغه، نامه 62؛ امام مجتبی (ع) نیز با صراحت به معاویه گفت: تو کسی هستی که...بندگان خدا را برده و بنده خود گرفتی و دین خدا را بازیچه قراردادی « (ر.ک: بحارالانوار، ج 44، ص 42).
- (22) طریحی، مجمع البحرین، ماده خول.
- (23) فیروز آبادی، القاموس المحيط، ج 3، ص 372.

(24) موسوعه، ص 844.

(25) برای آشنایی با رفتار امویان با موالی و اهل کتاب رجوع کنید به جرج جرداق، امام علی، صدای عدالت انسانی، ترجمه سید هادی خسروشاهی، ج 5، فصل استبداد، آفت قومیت، نشر دارالشروق؛ شهید مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج 3، ص 78 به نقل از جرجی زیدان، تمدن اسلام، ج 4، ص 131.

(26) سفینه البحار، ج 2، ص 165.

(27) شیخ مفید، امالی ترجمه حسین استاد ولی، ص 133 - 134، بنیاد پژوهشهای اسلامی.

(28) همان، ص 181 - 182.

(29) موسوعه، ص 253.

(30) ر.ک: طریحی، مجمع البحرين، و یاقوت حموی، معجم البلدان، ماده «حره»؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 259.

(31) موسوعه، ص 254.

(32) ر.ک: لبیب بیضون، تصنیف نهج البلاغه، ص 544 - 559؛ علامه امینی، الغدیر، ج 11.

(33) همان، ص 142 «عبدالله بن عمر به معاویه گفت: خواستم با این پیشنهاد حسین را فریب دهم، ولی نتوانستم. معاویه پاسخ داد: او فریب نمی خورد، فرزند پدرش علی است.»

(34) همان، ص 276.

(35) همان، ص 205.

(36) همان، ص 238 - 239.

(37) همان، ص 269.

(38) همان، ص 256.

(39) همان، ص 285.

(40) همان، ص 283.

(41) همان، ص 252.

(42) همان، ص 238.

(43) همان، ص 240 - 241.

(44) همان، ص 256.

(45) طبری، تاریخ طبری، ج 3، ص 426 - 427.

(46) موسوعه، ص 263 - 264.

(47) همان، ص 274 - 276 در منابع حدیثی سخنرانیهایی از امام حسین (ع) در سرزمین منا نقل شده، ظاهراً دو سخنرانی است که یکی توسط سلیم بن قیس هلالی از اصحاب جلیل القدر ائمه اطهار (ع) تا زمان امام باقر (ع) نقل شده است. کتاب او تحت عنوان «اصل سلیم بن قیس» مورد توجه علما و دانشمندان بوده است. (ر.ک: کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر انصاری زنجان، ج 2، ص 788) سخنرانی دیگری از امام در منابعی چون احتجاج، ج 2، ص 87، تحف العقول، بحارالانوار، ج 100، ص 79 و وافی، باب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر نقل شده است. با اینکه در منابع حدیثی محل ایراد این سخنرانی ذکر نشده، اما حضرت امام خمینی و بعضی از حدیث شناسان محل آن را منا دانسته اند چون امکان ایراد آن در زمان بنی امیه در محل دیگری با حضور صدها

تن از رجال و شخصیت‌های مذهبی و سیاسی آن روز مقدور نبوده است. (ر.ک: ولایت فقیه، ص 112؛ علی اکبر غفاری، تحف العقول، ترجمه بهزاد جعفری، ج 1، پاورقی، ص 422). همچنین چون ابن شعبه حرانی برای اختصار اسناد روایات تحف العقول را حذف کرده، و این سخنرانی هم بدون سند نقل شده، اما حضرت امام خمینی متن آن را بهترین گواه بر صدور آن از امام می داند. ناگفته نماند که بعضی از محققان معاصر دو سخنرانی یاد شده را که در منابع مختلف به صورت مجزا نقل شده، یک سخنرانی دانسته اند که در هر منبعی بخشی از آن نقل شده است (ر.ک: محمد صادق نجمی، سخنان امام حسین، ص 302 به بعد) بخش اول آن در کتاب سلیم بن قیس و احتجاج و بخش دیگر آن در تحف العقول که منابع بعدی نیز از این کتاب نقل کرده اند. گرچه این احتمال بعید نبوده و می توان شواهد و قرائنی هم برای آن ذکر کرد، اما از طرف دیگر در منابع آمده است که سلیم بن قیس در آن جلسه حضور داشته و متن کامل سخنرانی امام را نقل کرده است. با این توصیف چرا فقط بخش نخست آن در کتاب او ثبت شده است؟

(48) همان، ص 278.

(49) ر.ک: شیخ راضی آل یاسین، صلح امام حسن، ترجمه سید علی [آیه الله] خامنه ای، ص 355 - 357.

(50) بحارالانوار، ج 44، ص 40 و 55.

(51) موسوعة، ص 283.

(52) همان، ص 312 - 313.

(53) همان، ص 315.

(54) همان، ص 339، نیز ص 357.

(55) همان، ص 422 - 425.

(56) همان، ص 283.

(57) همان، ص 425.

(58) همان، ص 319.

(59) همان، ص 320.

(60) همان، ص 336.

(61) همان، ص 331 و 341.

(62) همان، ص 275.

(63) همان، ص 360 - 361.

(64) همان، ص 211، 213، 284.

(65) همان، ص 213.

(66) همان، ص 250 - 251.

(67) همان، ص 258.

(68) همان، ص 278.

(69) همان، ص 283.

(70) همان، ص 258.

(71) همان، ص 291.

- (72) همان، ص 337 - 338.
- (73) طبري، تاريخ طبري، ج 4، ص 444 - 446، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات.
- (74) موسوعه، ص 348.
- (75) همان، ص 399.
- (76) همان، ص 366 - 367.
- (77) همان، ص 373.
- (78) همان، ص 415.
- (79) همان، ص 350.
- (80) همان، ص 356.
- (81) همان.
- (82) همان، ص 351.
- (83) همان، ص 358 - 359.
- (84) همان، ص 382.
- (85) بحارالانوار، ج 45، ص 7.
- (86) محمد حسين نائيني، تنبيه الامة و تنزيه الملة، تصحيح و تحقيق سيد جواد ورعي، ص 55 - 56، مركز انتشارات اسلامي ; در باره ابادة الضيم « ر.ك: شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 249 - 312.
- (87) موسوعة، ص 423.
- (88) همان، ص 496.
- (89) همان، ص 499.
- (90) همان، ص 504.
- (91) ر.ك: شيخ جعفر شوشتری، الخصائص الحسينيه، تحرير و تحقيق از سيد جعفر حسيني، ص 61 - 64، دارالاعتصام للطباعة و النشر.
- (92) سفينة البحار، ج 2، ص 136.
- (93) هانس پيتر مارتين و هارلدشومن، دام جهاني شدن، تهاجم بر دموكراسي و رفاه، ترجمه، حميد رضا شهميرزادي، مقدمه، ص 30 - 31، مؤسسه دانش و انديشه معاصر.
- (94) همان، ص 327.